

امنیت رضاخان

مقصود رنجبر

ظن تفاوت امنیت با استبداد و خفقان مانند تفاوت دوغ است با شیر، هر دو یک رنگ هستند ولی طعم و جنس آنها متفاوت است. وقتی که همه عوامل داخلی و خارجی دست به دست هم می دهند تا یک قدرت مرکزی بر ملت و سرزمینی مسلط شود، خواه ناخواه آثار و پیامدهای آن همه کرانه های کشور را در برمی گیرد و تحولات چشمگیری رخ می دهد. شنیده ایم که امام علی (ع) فرموده اند مردم ناگزیرند حاکمی داشته باشند، خواه نیکو رفتار باشد و خواه ستمکار. این جمله حکیمانه مذمت حاکمان جائر را در خود مستتر دارد و تلویحا به آنها می گوید که شما از ناگزیری جامعه، فرمانروا شده اید و نه از لیاقت و منزلت خود. بنابراین هر چند که با ظهور رضاخان در مقام سلطنت ایران به مدد قدرتهای بیگانه و سرسپردگان داخلی، تحولاتی به وجود آمد و آرامشی بر طوفانهای سیاسی ایران حاکم شد اما اولاً دلیل این امر نابسامان اوضاع ایران است و نه لیاقت شاه، ثانياً امنیت داروغه ای و ژاندارمی حکومت رضاشاه به بهای ناامنی روحی و روانی و دینی و فرهنگی مردم تمام شد. با مطالعه تاریخ معاصر می بینیم که چگونه حکومتگران پهلوی بر جان و مال مردم ایران مسلط شدند و بعد از کمی خودشان به غارت عرض و مال مردم پرداختند. حرص و ولع رضاخان برای تصاحب زمینها و آبادیهای مرغوب در تاریخ، خواندنی است، چنانکه هیچ کس یارای مخالفت با تملکهای او و اطرافیانش را نداشت. در مجلس شورای اسلامی دفتر بسیار قطور و بزرگی است که املاک متصرفه رضاخان را ثبت کرده است و تنها ورق زدن آن روزها طول می کشد.

از سوی دیگر حفظ امنیت بهانه ای برای سرکوب هرگونه اعتراض حق و ناحق بود و حکومت پهلوی چنان نظام سرکوبگرانه ای در ایران حاکم ساخت که پادشاهان قاجار، خواب آن را هم نمی دیدند. ابزارهای نظامی و امنیتی پهلوی در حقیقت برای خدمت کردن به قدرت فردی شاهان این خاندان به وجود آمده و تقویت می شد و نه امنیت مردم. بنابراین با دقت در سیستم سرکوبگر ارتش رضاخانی و نحوه عملکرد شخصی او و اطرافیانش می توان دریافت که دستگاه نظامی و امنیتی او کارکردی ضدامنیتی داشت و به تعبیر برخی علمای علم سیاست «امنیت کامل برای رضاخان مساوی با ناامنی کامل برای دیگران بود».

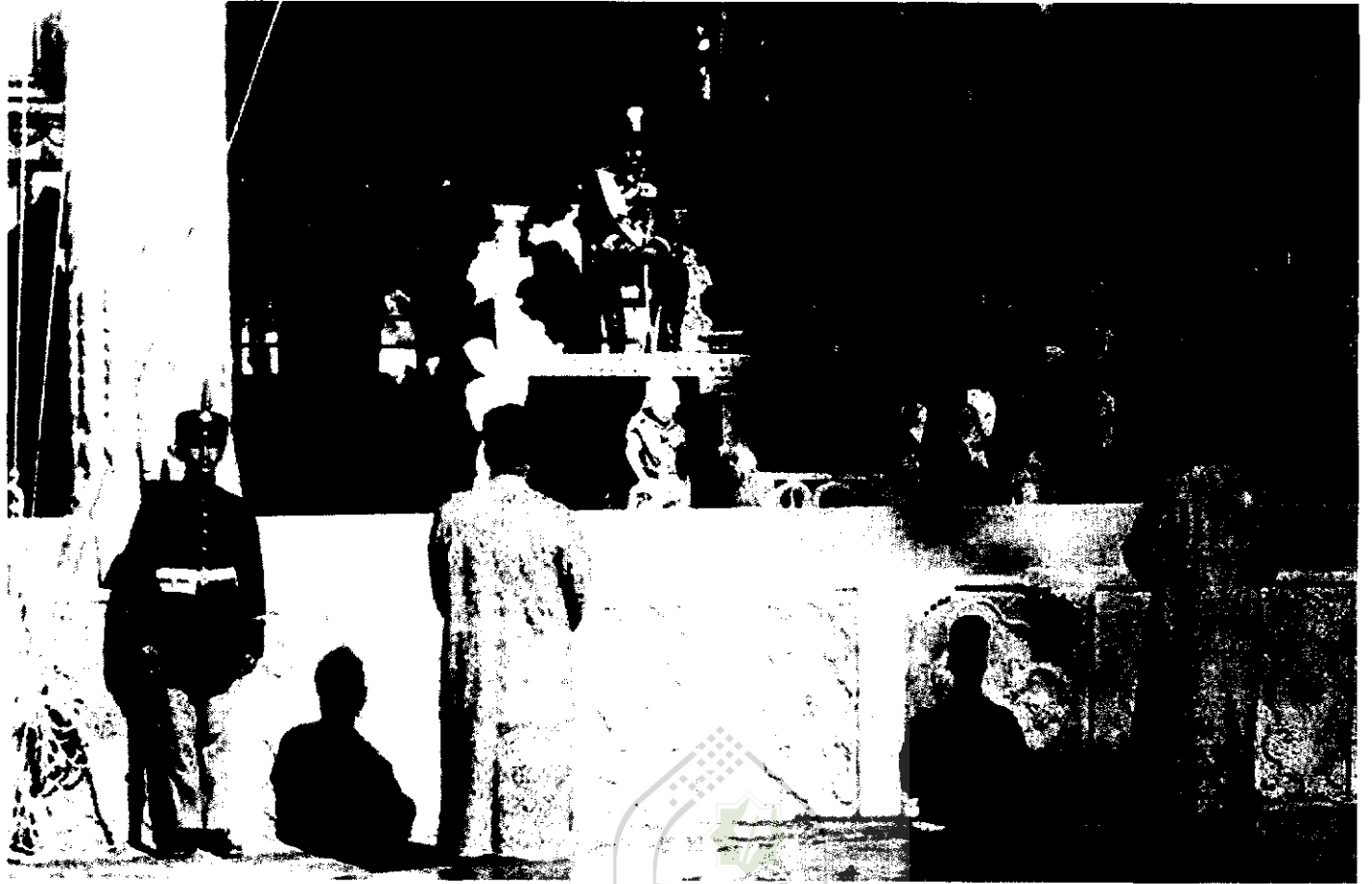
اقدامات امنیتی او گاهی چندان با تند و خشونت توأم می شد که هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می داد و سرکوبگری رضاخان مساوی با ناامنی روحی، سیاسی و فرهنگی بود. از همین رو هیچ کس از مردم ایران از سقوط او ناراحت نشد و مردم ایران با برکناری و تبعید او هیچ مخالفتی نشان ندادند. مقاله زیر همین بحث را مدنظر گرفته و پژوهیده است که تقدیم شما می گردد.

مقدمه

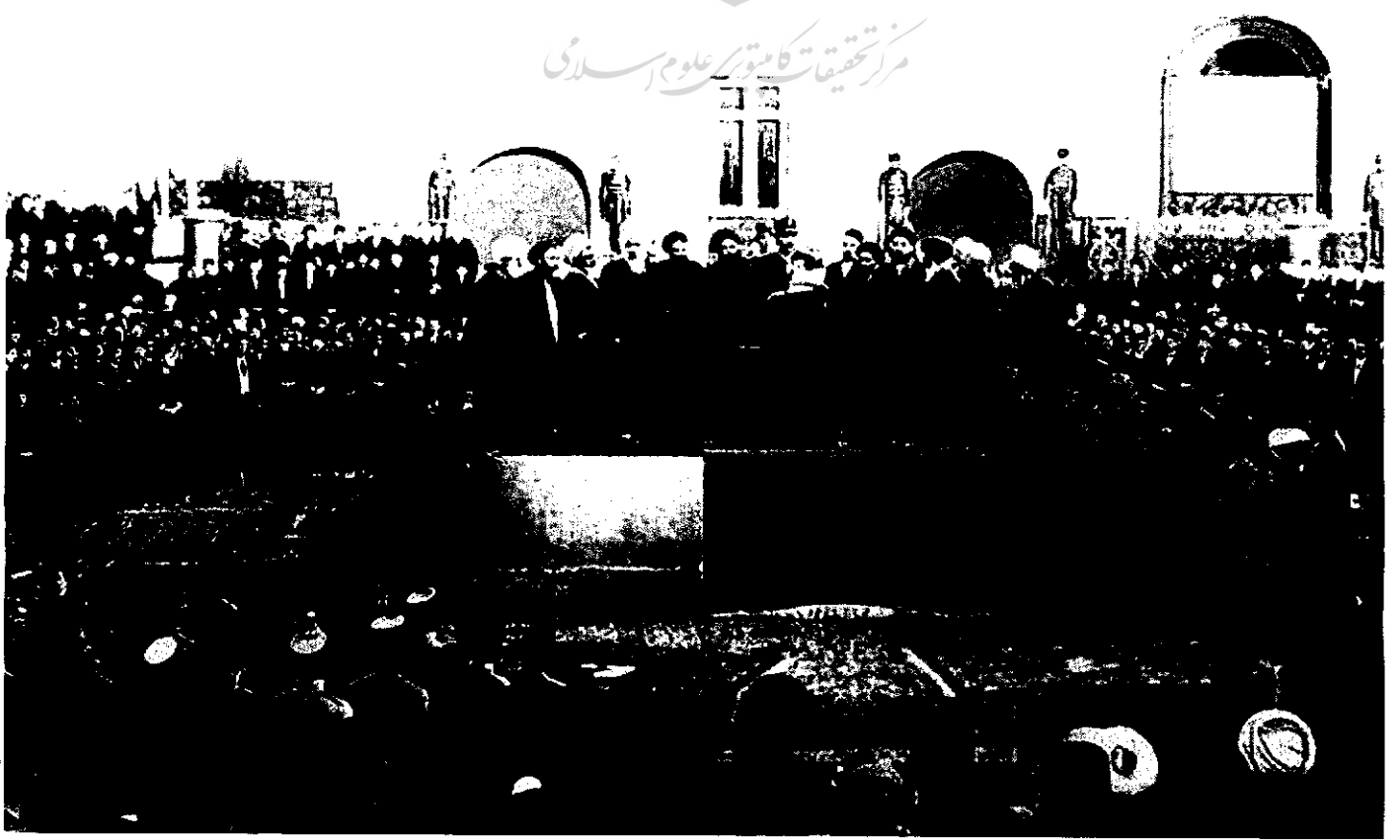
یکی از مباحث عمده ای که درباره حکومت رضاشاه مطرح می شود این است که وی توانست با تشکیل دولت ملی، امنیت را به ایران بازگرداند. طرفداران این دیدگاه معتقدند یکی از مهمترین کارکردهای دولت جدید رضاشاه ایجاد امنیت در سراسر کشور بود. به نظر می رسد که این عقیده از لحاظ تاریخی و نظری به هیچ عنوان قابل دفاع نمی باشد. در این مقاله تلاش می کنیم تا با بررسی ساختار حکومت و عملکرد رضاشاه در این زمینه، این دیدگاه را مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

امنیت مفهومی پیچیده و چند وجهی است که ابعاد داخلی و خارجی بیشماری دارد. در دهه های اخیر امنیت ملی، به یکی از رشته های مستقل دانشگاهی تبدیل شده و ادبیات گسترده ای درباره این مفهوم و ابعاد آن در دنیا و نیز ایران ایجاد شده است. در این مقاله صرف نظر از ابعاد و مفاهیم جدید امنیت و امنیت ملی، که در آن امنیت مردم بر امنیت دولت اولویت دارد، به بررسی عملکرد امنیتی رضاشاه برحسب همان مفهوم سنتی امنیت می پردازیم.^۱ امنیت در مفهوم سنتی آن دارای دو بُعد داخلی و خارجی است که برحسب آن، دولت کشور را هم از گزند تجاوزات و تهدیدات خارجی و هم از ناامنیهای داخلی مصون نگاه می دارد. امنیت داخلی، اجتماع رضایت بخشی را در جامعه ایجاد می کند، بنابراین دولت وظیفه دارد که امنیت جان و مال مردم را از تجاوزات نامشروع حفظ کند و از سوی دیگر مردم نیز به دولت به عنوان حافظ امنیت خود اعتماد داشته باشند. با این توصیف، امنیت تنها از سوی دولتی قابل تأمین است که خود دارای ساختاری امنیت زای بوده و در عین حال مشروعیت بالایی در بین مردم داشته باشد.

از این نظر به هر میزان که ساختار سیاسی از دموکراسی به مثابه یک نظم مطلوب سیاسی فاصله بگیرد، کارکرد امنیت ستیزی آن بیشتر خواهد بود و در عین حال مشروعیت پایینی در بین مردم خواهد داشت. بر همین اساس ناامنی، ویژگی اساسی جامعه ای خواهد بود که در آن ساختار سیاسی حاکم، خود دارای کارکردی ضد امنیتی باشد. به همین دلیل یکی از ویژگیهای اساسی حکومتهای خودکامه و غیر دموکراتیک رویارویی دائمی با عوامل مشکل ساز می باشد که به نوبه خود موجب گسترش ناامنی در سطوح مختلف اجتماع می گردد. در یک بررسی از تاریخ حکومتهای خودکامه با کودتاها درباری، شورشهای ادواری و گاه قیامهای توده ای بسیاری روبرو می شویم که در صورت موفقیت آنها، فروپاشی و سرنگونی دولت به بی نظمی عمومی، تقسیم قدرت خودکامه و اعمال آن از سوی یک طرف علیه طرف دیگر و نیز از سوی طرفها برضد جامعه منتهی شده است.^۲ بنابراین مبحث ساختار امنیت از اهمیت خاصی برخوردار است و بدون توجه به این مبنای ساختاری نمی توان در مورد کارکرد امنیتی هیچ نظام خاصی قضاوت کرد.



تاج گلاری رضاشاه



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مجلس موسسان

۱- ساختار سیاسی رژیم پهلوی و تامین امنیت

بی تردید ویژگی اصلی دولت رضاخان، استبدادی بودن آن می باشد که این حکومت به دلیل برخورداری از امکانات و سازماندهی جدید و در اختیار داشتن ارتش نیرومند از بعد استبدادی برجسته تری نسبت به دولتهای قاجاری برخوردار بود. حکومت اقتدارگر و سرکوبگر پهلوی اول با توجه به ماهیت استبدادی آن، از هرگونه مخالفت جزئی مردم سوء استفاده های وسیعی انجام می داد و دست به سرکوبگری گسترده می زد^۲ و به دلیل در اختیار داشتن ابزار سرکوب بیشتری نسبت به نظامهای پیشین، از قدرت بسیاری برای حفظ خود برخوردار بود.

ساختار سیاسی رژیم رضاشاهی در مقایسه با ساختارهای سیاسی ایران سنتی، به ویژه پادشاهان پیشین، ثبات بیشتری داشت؛ چراکه بر سه پایه استوار: ارتش نیرومند، بوروکراسی مدرن و پشتیبانی گسترده دربار مبتنی بود. اما این مینا در مقایسه با ساختارهای سیاسی جهان نو، به ویژه دنیای غرب چندان استوار نبود. دولت پهلوی [اول] از لحاظ داشتن وسایل اجبار و زورگویی قدرتمند به نظر می رسید، ولی از این لحاظ که نمی توانست وسایل و نهادهای اجبار را بر ساختار طبقاتی و پایگاه اجتماعی مبتنی کند، ضعیف عمل می کرد.^۳ در واقع براساس دارا بودن ابزار سرکوب و نداشتن پایگاه اجتماعی^۴، رژیم رضاشاهی یکی از سرکوبگرترین رژیمهای پادشاهی ایران محسوب می شد که اصولاً کارکردی ضد امنیتی داشت. در حقیقت تمام ابزار نظامی و ارتش مدرن رضاشاه در خدمت قدرت فردی وی قرار گرفته بود و با امنیت عمومی کشور در تضاد کامل قرار داشت. حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد

نمی تواند ایجاد امنیت کند، بلکه خود بزرگترین عامل ناامنی محسوب می گردد. براین اساس باید گفت که ساختار رژیم رضاشاه به طور اصولی نمی توانست مبنای تامین امنیت باشد. این مساله را از بعد مشروعیت رژیم رضا شاه نیز می توان مورد ارزیابی قرار داد. یکی از اساسی ترین نیازهای هر حکومتی که می تواند مایه قوام آن باشد مشروعیت است و تنها دولتی مشروع می باشد که بتواند امنیت واقعی را در جامعه ایجاد کند. البته برخی معتقدند که دولتهای نامشروع می توانند با ایجاد امنیت به نوعی مشروعیت کارکردی دست پیدا کنند.^۵ باید گفت که رژیم رضاشاه از هر دو بعد که بررسی شود، نمی تواند نظام مشروعی تلقی گردد. از بعد اول؛ رضاشاه هیچ یک از منابع سنتی مشروعیت را در اختیار نداشت و وابستگی وی به انگلیسیها هم موجبات عدم مشروعیت وی را تشدید می کرد. به قدرت رسیدن وی نیز به هیچ عنوان از وجهه قانونی برخوردار نبود تا بتواند به وی مشروعیتی اعطا کند. مخالفت نمایندگان مجلس با رژیم وی که بسیاری از آن مخالفان به تدریج از بین رفته یا خانه نشین و تبعید شدند،^۶ نشانگر همین عدم مشروعیت قانونی بود. البته رضاشاه در ادامه تلاش

کرد تا تفریقی متناقض و غیر پاسخگو از ملی گرایی باستانی و غربگرایی را مبنای مشروعیت خود قرار دهد، ولی این تلاش هرگز نتوانست پایگاه اجتماعی لازم را برای رژیم وی ایجاد کند. اما بعد دوم سوال این است که آیا عملکرد رضاشاه در تامین برخی نیازهای مردم به ویژه امنیت، می توانست منبع مشروعیت رژیم وی باشد، باید گفت که به رغم برخی تحلیلها امنیت در دوره رضاشاه بهای گزافی برای مردم داشت، به همین دلیل نمی توانست رضایت مردم را از حکومت وی فراهم سازد. برخی اقدامات امنیتی وی همراه با شدت عملهای بسیاری بود که هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می داد. از سوی دیگر سرکوبگریهای سیاسی وی بخش عمده ای از جامعه ایران را در آن شرایط با ناامنی گسترده مواجه ساخت. به همین دلیل عدم مشروعیت رژیم رضاشاه، در جریان حمله متفقین به ایران و شادی ملت از تبعید وی کاملاً خود را نشان داد.

۲- عملکرد امنیتی رژیم رضاشاه

حال براین اساس به بررسی عملکرد امنیتی حکومت پهلوی اول می پردازیم تا نقش آن را در تامین امنیت و بالعکس ایجاد ناامنی در جامعه، مورد تحلیل دقیق تری قرار دهیم. اساس اقدامات امنیتی رضاشاه ایجاد ارتش نوین بود که عامل اجرایی قدرت دولت وی در تمام نقاط کشور به شمار می رفت. بیشتر اصلاحات دیگر رضاشاه از کوچک و بزرگ در محدوده همین اقدامات قرار می گیرد که به نحوی ارتش در آنها نقش داشته است. در واقع کسانی که معتقد به نقش دولت رضاشاه در تامین امنیت هستند بیشتر بر نیروی نظامی ارتش تاکید دارند که توانست با برخی طغیانهای قومی و محلی و راهزنیهای پراکنده در کشور مقابله کند. این ادعا حتی در صورتیکه درست هم باشد، بعد دیگر قضیه را کاملاً نادیده می گیرد چراکه ارتش قدرتمند رضاشاه در عین حال یکی از عوامل اساسی ناامنی در جامعه بود و بسیاری از سرکوبهای سیاسی رضاشاه از طریق همین قدرت نظامی ارتش جدید اعمال می شد. در دوره رضاشاه ارتش از موقعیت بسیار بالایی در جامعه برخوردار بود و علیرغم سطح پایین تولید ملی، بخش عمده بودجه کشور مصروف ارتش و نوسازی آن می شد، به حدی که در سال ۱۳۰۱.ش، به تنهایی ارتش چهل درصد بودجه کشور را به خود اختصاص داد.^۷ رضاشاه با دادن این امتیازات ویژه به نظامیان آنها را به بازوهای اعمال قدرت خود تبدیل کرد و از طریق آنها به سرکوب سیاسی و اجتماعی گسترده ای دست زد و یک دولت فردی کاملاً متمرکز به وجود آورد که به شدت برضد امنیت عمومی عمل می کرد. رضاشاه هیچ نوع نارضایتی سازمان یافته ای را نمی پذیرفت و بیرحمانه هر نوع نارضایتی را سرکوب می نمود.^۸ این سرکوبها هم در مورد نخبگان سیاسی و هم در سطح توده ناراضی مردم مشهود بود. رضاشاه تمام افراد و گروههای مخالف خود را یا از میان می برد و یا آنها را تبعید و خانه نشین می کرد. به عنوان مثال

مدرس یکی از شخصیتهای برجسته مذهبی و سیاسی کشور در دوره رضاشاه، به علت مخالفت شدید و همه جانبه با سیاستهای وی به شهادت رسید. مصدق نیز از چهره های سیاسی بود که رضاشاه او را خانه نشین کرد. سرکوب نخبگان سیاسی محدود به مخالفین رضاشاه نبود، بلکه بسیاری از نخبگان سیاسی که در تثبیت قدرت وی نقش داشتند از این امر در امان نماندند. رضاشاه تمام افرادی را که نقش اساسی در به قدرت رسیدن او ایفا کرده بودند به تدریج و به بهانه های مختلف از میان برد. این موضوع نیز که ریشه در بدبینی سیاسی او داشت از بارزترین آثار و نشانه های نظامهای استبدادی به شمار می رود. رضاشاه حتی به نزدیکترین یاران خود هم رحم نمی کرد. فروغی، تیمورتاش، داور و سردار اسعد همه از کسانی بودند که نقش به سزایی در تثبیت رژیم پهلوی اول داشتند و همه آنها به نحوی از سوی رضاشاه از بین رفتند. تمام این افراد به دلیل ظرفیتی که برای محبوبیت داشتند و می توانستند رقیبی برای قدرت مطلقه رضاشاه باشند به دستور او از گردونه قدرت خارج شدند.^۹ البته ترورهای سیاسی رضاشاه که نشانه بارز ناامنی سیاسی بود در همین حد نیز باقی نماند بلکه به گفته اپتن در دوره سلطنت رضاشاه لاقلاً چند صد قتل سیاسی به دستور وی صورت گرفت.

در مورد سرکوبهای عمومی در این دوره نیز می توان گفت که اعمال فشار رژیم رضاشاه بر اقشار مختلف و توده های اجتماعی برای از بین بردن مظاهر مذهبی و نظام ایلی از جلوه های مهم و بارز ناامنی اجتماعی به شمار می رفت. از مهمترین و فجیع ترین اقدامات رژیم رضاشاه می توان به کشتار مردم در مسجد گوهرشاد اشاره کرد. ریشه های اصلی قیام مسجد گوهرشاد را نیز باید در سیاستهای مذهبی، فرهنگی و اجتماعی رضاشاه جستجو کرد ولی با این وجود صرف نظر از این ریشه ها شیوه برخورد با آن را می توان اوج امنیت ستیزی رژیم رضاشاه دانست. در واقع ایجاد ارتش نیرومند توسط رضاشاه با همین هدف سرکوب داخلی صورت گرفت و تنها در این زمینه هم کارایی داشت. دلیل اصلی خریدهای کلان تسلیحاتی رضاشاه آن بود که وی کاملاً بر ارتش اتکا داشت و سرکوب مردم به وسیله ارتش را شکل اصلی تضمین کنترل سیاسی دولت قلمداد می کرد. براین اساس رژیم رضاشاه یک دیکتاتوری نظامی در نظر گرفته می شود که در آن دستگاه اختناق به طور کلی مسئولیت اصلی حفاظت داخلی از رژیم را برعهده داشت و ارتش نقش عمده ای در حیات سیاسی و اقتصادی آن ایفا می کرد. علاوه بر این رژیم رضاشاه از نظر تاریخی وجود خود را مدیون کودتای نظامی می دانست. بنابراین همانگونه که جان فوران تاکید می کند: «رضاشاه از این دستگاه عظیم نظامی مقدمتا برای درهم شکستن جنبشهای اجتماعی داخلی و جبهه مخالف دولت در دهه های ۱۳۰۰ تا ۱۳۱۰.ش استفاده کرد و با استفاده از همین ارتش، قدرت در دست شاه متمرکز گردید. شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او، ارتش بود. به همین سبب

حکومتی که امنیت و بقای آن با امنیت مردم در تضاد باشد نمی تواند ایجاد امنیت کند، بلکه خود بزرگترین عامل ناامنی محسوب می گردد. بر این اساس باید گفت که ساختار رژیم رضاشاه به طور اصولی نمی توانست مبنای تامین امنیت باشد

آیا عملکرد رضاشاه در تامین برخی نیازهای مردم به ویژه امنیت، می توانست منبع مشروعیت رژیم وی باشد، باید گفت که به رغم برخی تحلیلها امنیت در دوره رضاشاه بهای گزافی برای مردم داشت به همین دلیل نمی توانست رضایت مردم را از حکومت وی فراهم سازد. برخی اقدامات امنیتی وی همراه با شدت عملهای بسیاری بود که هدف اصلی را تحت الشعاع قرار می داد. از سوی دیگر سرکوبگریهای سیاسی وی بخش عمده‌ای از جامعه ایران را در آن شرایط با ناامنی گسترده مواجه ساخت. به همین دلیل عدم مشروعیت رژیم رضاشاه، در جریان حمله متفقین به ایران و شادی ملت از تبعید وی کاملاً خود را نشان داد

می توانیم رژیم رضاشاهی را استبداد نظامی بنامیم.^{۱۱} با این حال ارتش نیرومند رضاشاه که قدرت موثری در سرکوبهای داخلی داشت سرانجام در تامین امنیت کشور در مقابل حمله نظامی به کلی ناتوان ماند و کشور را به راحتی تسلیم بیگانگان کرد. وجه دیگر ناامنی که از سوی رژیم شاه بر مردم تحمیل می گردید کنترل شدید سیاسی بود که دامنه آن تمامی احزاب، گروههای سیاسی و مذهبی را فرا می گرفت. رضاشاه فضای بسته شدیدی را بر جامعه تحمیل کرد که تا دوران پهلوی دوم هم تداوم یافت. «رضاشاه و محمدرضا شاه هر دو غالب اقشار را کنترل می کردند و از ساماندهی و مشارکتشان در فعالیتهای سیاسی مستقل جلوگیری می نمودند هر دو سیاستمداران آزاداندیش و منتقد را با باران مطیع و منطبق با خود، تعویض نمودند.»^{۱۲}

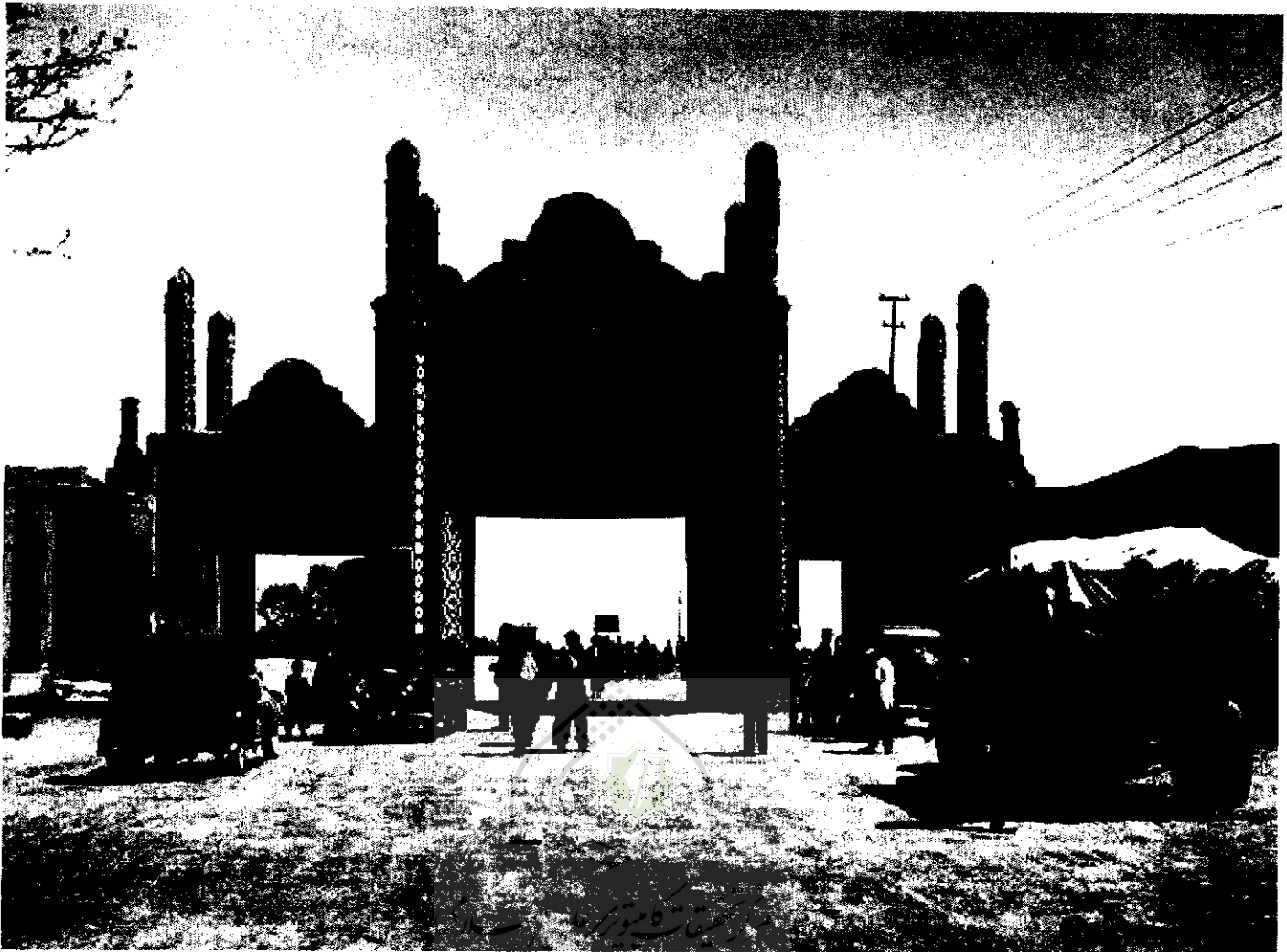
این نوع تفکر بر کل سیستم سیاسی و اجتماعی کشور غالب بود و هرگونه تفکر آزاد و مخالف با دستگاه رضا شاهی به شدت مورد سرکوب قرار می گرفت. دولت رضاشاه با استفاده از نظام آموزشی مانع از هرگونه آزاد اندیشی بود و تحمیل فکری و سیاسی بر روشنفکران و نیروهای مذهبی یکی از رویه‌های عادی به شمار می رفت که با استفاده گسترده از تبلیغات، نوعی وابستگی چابک‌سازانه به شاه را در کل جامعه و بدنه سیاسی کشور القا می کرد. احزاب سیاسی نیز از تحمیل سیاسی و فکری در امان نبودند چنانکه جان فوران می نویسد: «چهار حزب سیاسی که در اواخر دهه ۱۳۰۰ ش در مجلس نماینده داشتند همه اساساً طرفدار رژیم بودند اما باز هم رضاشاه آنها را منحل کرد. چون از آن بیم داشت که رقیبان وی در این حزبها متشکل شوند. رضاشاه بدین ترتیب ابزارها و ظواهر مشروطیت را نگاه داشت، اما در عمل به عنوان یک دیکتاتور حکومت می کرد.»^{۱۳} بدیهی است که نتیجه چنین دستگاه فکری ایجاد یک سیستم سیاسی فاسد و وابسته به شخص رژیم است که در عین ناکارآمدی به شدت عامل ناامنی در ابعاد مختلف نیز می باشد. به طور کلی می توان گفت که حامی پروری یکی از کارکردهای مهم نظامهای فردی و استبدادی است که براساس آن عده قلیلی از افراد با امتیازات مختلف جذب می شدند تا مطیع محض فرد حاکم باشند. این روش البته از لحاظ مادی و اخلاقی و معنوی بر جامعه تاثیرات بسیار منفی می گذارد. در دوره حکومت رضاشاه این دسته از حامیان رژیم به همراه نظامیان در زمره گروههایی قرار داشتند که به شدت چشم خود را بر تمام سیاستهای ناامنی‌زای رضاشاه بسته بودند. کنسول انگلستان در تهران در این باره می نویسد: «شاید این کشتار [مسجد گوهرشاد] به زودی فراموش نشود. بی گمان با سرکوب شدید از آشکار شدن این نارضایتیها جلوگیری خواهد شد، ولی شاید در زمان مناسب دیگری، دوباره پدیدار شوند. علیرغم این خشم و آندوه‌هایی که مردم را متاثر می سازد، شک دارم که در بین نظامیان و دولتیان کسی به این موضوع فکر کند که آیا سیاست

شاه اساساً نادرست نیست.»^{۱۴} رضاشاه برای اجرای سیاست اسکان عشایر نیز بر سرکوب نظامی تکیه کرد. جان فوران این اقدام را بسیار بی رحمانه توصیف می کند که البته نتایج بسیار سوئی هم در برداشت.^{۱۵} در واقع نظامیان و دیوانسالاران دولتی دو رکن اصلی نظام سرکوب رژیم رضاشاه بودند که در تمامی مسایل مطیع محض اوامر او به شمار می رفتند. به همین دلیل هم نیروهای نظامی و دیوانسالاران نقش عمده‌ای در چپاول اموال مردم توسط رضاشاه ایفا می کردند. در واقع ماموران رضاشاه در اجبار مردم به واگذاری اراضی خود به رضاشاه که بزرگترین جلوه نقض امنیت اجتماعی بود، از هیچگونه اعمال ناشایست و غیرانسانی رویگردان نبودند. این حالت یکی از رویه‌های معمول دولت رضاشاه بود و رفتار وی با ایلات و عشایر هم در همین حد غیرعادلانه و غیرانسانی اعمال می شد. چنانکه امیر ارجمند استفاده از هواپیماهای خریداری شده از آلمان را در راستای سیاست اسکان عشایر، نشانه اعمال زور و شدت بیش از حد می داند، چنانکه گویی دولت با یک دشمن خارجی یا کودتای داخلی روبرو بوده است.^{۱۶}

مجموع این عوامل موجب شد که رژیم رضاشاه از کمترین مشروعیتی در بین مردم برخوردار نباشد و همین نبود مشروعیت عمیق در نظام پهلوی اول موجب اتکای کامل وی به نیروی نظامی گردید. نهایتاً هم سبک خودکامه رضاشاه تضادهای بیشتری بین جامعه و رژیم سیاسی به وجود آورد و ثبات سیاسی-اجتماعی کشور را با تجاوز خارجی دچار مخاطره ساخت که این امر نیز به طور عمده ناشی از ماهیت استبدادی حکومت وی بود. ثبات اجتماعی-اقتصادی و پیشرفت مسالمت آمیز در ایران تنها در صورتی به وجود می آمد که دشمن تاریخی آن یعنی استبداد ریشه‌کن شود، در حالی که دولت رضاشاه با تکیه بر توانمندیهای جدید، اوج استبداد را به نمایش گذاشت. وی برای تضمین قدرت مطلق خود روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد، مصونیت‌های پارلمانی نمایندگان را سلب نمود و حتی احزاب سیاسی را از بین برد. به این ترتیب تمام نهادهای سیاسی و مدنی که وابسته به رضاشاه و دربار نبودند از میان رفتند.^{۱۷}

نتیجه گیری

به هر حال در گفتمان امنیت دوران پهلوی اول و دوم امنیت ملی محدود به دایره تنگ صاحبان قدرت به ویژه شاه و دربار و خاندان سلطنتی بود. چنین گفتمان و برداشتی از امنیت، با مفهوم امنیت مبتنی بر توسعه سیاسی فاصله عمیقی دارد و نه تنها نمی تواند امنیت عمومی را تامین کند، بلکه در بلند مدت موجب گرفتاری نظام سیاسی در ناامنی و نهایتاً سرنوشتی و فروپاشی می شود که این حالت سرنوشت هر دو دوره پهلوی نیز بود. در بستر توسعه سیاسی، امنیت ملی از لحاظ عینی و ذهنی گستره‌ای همگانی را شامل می شود که مردم حداقل از نظر ذهنی به این امر یاور و ایمان داشته باشند که هدف دولت تامین امنیت در



نیروهای سیاسی

پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، فصول اول تا سوم و نیز بزی بوزان، دولت: مردم و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸

۲- همایون کاتوزیان، اطلاعات سیاسی و اقتصادی

۳- برای مطالعه روشهای حکومت رضاشاه در برخورد با مردم و به ویژه ایلات رجوع کنید به: احمد نقیب زاده، رضاشاه و دولت ایلی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹

۴- یرواند آبراهامیان، ایران میان دو انقلاب، ترجمه: ابراهیم گل محمدی، نشر نی، ۱۳۷۶، ص ۱۸۵

۵- همان، ص ۱۸۹ و نیز احمد نقیب زاده، همان، ص ۱۴۵

۶- رجوع کنید به: برتران پرام، توسعه سیاسی، ترجمه: احمد نقیب زاده، نشر قومس، ۱۳۷۶

۷- رجوع کنید به: ملک الشعراء بهار، احزاب سیاسی ایران، چاپ چهارم، جلد نخست، امیرکبیر، ۱۳۷۱، صص ۲۰۷-۲۲۹

۸- جان فوران، همان، ص ۳۰۵

۹- همان، ص ۲۳۵

۱۰- همان، ص ۳۳۳

۱۱- همان، ص ۳۳۰

۱۲- احمد اشرف و علی بنوعزیزی، طبقات اجتماعی در دوره پهلوی، راهبرد، شماره ۲، زمستان، ۱۳۷۳، ص ۱۰۶

۱۳- جان فوران، همان، ص ۳۳۴

۱۴- یرواند آبراهامیان، همان، ص ۱۹۰

۱۵- جان فوران، همان، ص ۳۳۹

۱۶- به نقل از احمد نقیب زاده، رضاشاه و نظام ایلی، همان، ص ۱۸۶

۱۷- برای تحلیل دقیق تر رجوع کنید به: آبراهامیان، همان، ص ۱۷۳

۱۸- حسین فردوست، فراز و فرود خاندان پهلوی، انتشارات اطلاعات، جلد نخست، ص ۲۷۹

خارجی و دفاع از امنیت ملی کشور در برابر نیروهای بیگانه هیچگونه کارایی از خود نشان نداد. البته بخشی از این مساله با عدم مشروعیت رژیم رضاشاه مرتبط بود که صرفا بر سرکوب تاکید داشت و به همین دلیل هم با وجود اینکه اشغال ایران از سوی متفقین با پیامدهای ناگوار و گسترده اقتصادی برای ملت ایران همراه بود، از لحاظ سیاسی مورد استقبال مردم واقع شد. این رخداد از لحاظ سیاسی تأثیرات متفاوتی برجای گذاشت و بار دیگر صف‌آرایی نیروهای سیاسی و اجتماعی را واقعی‌تر کرد و نیروهای مختلف سیاسی توانستند در فضای نسبتاً آزاد موقتی که بعد از جنگ ایجاد شده بود دیدگاههای خود را مطرح کنند.

به هر حال می‌توان گفت که رژیم رضاشاه نه در عرصه امنیت داخلی و نه در عرصه امنیت خارجی، چه براساس مفهوم سنتی امنیت و چه براساس مفهوم نوین امنیت هرگز نتوانست امنیت را در ایران فراهم سازد، بلکه خود یکی از عمده‌ترین منابع ناامنی سیاسی و اجتماعی به شمار می‌رفت.

پی‌نوشت‌ها

۱- برای بررسی مفهوم امنیت رجوع کنید به: مقصود رنجبر، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران،

مفهوم ملی است و صرفا محدود به امنیت وابستگان حکومت نمی‌شود. چنین باوری در بین ملت، ضریب امنیتی جامعه را بالا می‌برد و در عین اینکه مردم از امنیت بیشتری هم برخوردار می‌شوند نظام سیاسی نیز از ثبات و استواری بیشتری برخوردار خواهد شد. رژیم پهلوی اول و دوم فاقد این خصیصه بودند و بر همین اساس هم باید گفت که یکی از سوء تفاهات مهم این است که برخی اعتقاد دارند رضاشاه نظم و امنیت را در کشور ایجاد کرد. واقعیت آن است که دولت رضاشاه یکی از عوامل اساسی ناامنی پایدار در جامعه ایران محسوب می‌شود، چراکه اساس آن مبتنی بر سرکوب، نیروی نظامی و زورگویی بود. در همین راستا است که فردوست می‌گوید: «به اعتقاد من رژیم پهلوی از یک دکترین امنیت ملی منطبق با عوامل موثر در جامعه ایران برخوردار نبود و به همین دلیل سقوط کرد.»^{۱۸}

بنابراین می‌توان گفت که دوران حکومت رضاشاه از لحاظ امنیت داخلی یکی از دورانهای بسیار ناامنی بود که ملت ایران تجربه کرد. از لحاظ امنیت خارجی نیز با وجود اینکه ارتش نیرومند رضاشاه برای سرکوب داخلی بسیار موثر عمل می‌نمود ولی در مقابل تجاوز